

شماره ۸۷۶۰

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب: رساله در بیان مذهب و ادیان

مؤلف: آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر

موضوع

۹۴۹۰

شماره قفسه



شماره ثبت کتاب

۷۹۰۷۶

۱۱۶۸۸

کتابخانه مجلس شورای ملی  
۹۲۶۰

کتابخانه مجلس شورای ملی  
۹۲۶۰  
۱۳۰۲

بازرسی شد  
۱۳۰۲

بازدید شد  
۱۳۸۲





کتابخانه  
جناب سلطان العلماء  
تبریز ۱۳۶۵



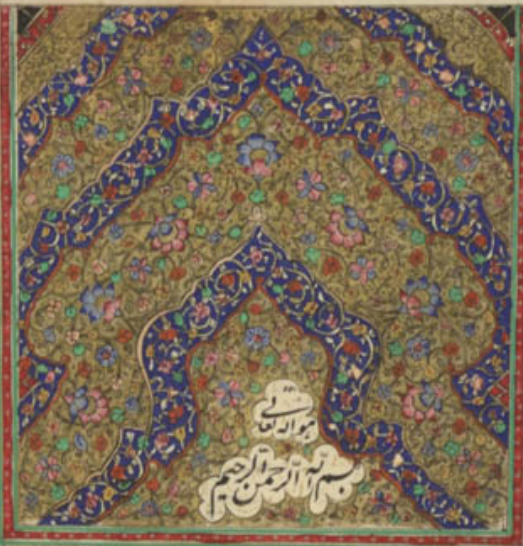
کتابخانه  
۶۸۲۱

۹۲۶۰



کواره  
بیت نظر طهارت  
بیا

بسم الله الرحمن الرحيم  
عاشق و عظام  
ارباب



بسم الله الرحمن الرحيم

جهان ستا گوشه کوشا شفا کجا تو را ندکوا ره بر کیون

چنین گوید بنده کین واقی بجا  
رسد گوشش بین نمودن کین گشته بود که  
بارد شناسا عالم بالا و صاحب بضا غنا طایر علی  
کفارش ملاحظ و مناقب شمه مدحی طرح آمد و شد و مراد و افکنده  
و دل از عالم بس و مجالس ایجاب کننده لا محزون و کنوز کنون مناقب آن بزرگوار  
و صفا با استوار اهلیک و قدوب این دیو که بر غول اغنی شهنش آتشج  
نقد شباب را استوار امکان میگردند پوسته در سر خانه درم منزل  
تا غسان قرینه قوی

بسم الله الرحمن الرحيم  
این اجناس از شتر بیان نیک  
شناس بکنیم میر بودم و زود هر چه بود  
شما و ستایش آن و دایع خایق حضرت اوقیه کار را از این  
بنیخ جان بدین قیاس اختیار میگردم و در هیچ جا کج فغانا خداوند و در  
نهر بار کیوان رواق شب بیان کند ز بخت و بیرون تخت خسرو و مچتر شام و ارام  
غلام اقتصر بدین هند ناصر الدین شاه قاجار خداوند که منصب امانت دیوانه فخرین  
سرا از شده و حل قامت راسا چند نه بطور و خواه و دل پسند در آن سر و از این  
از بگو کتابت بنده حسن در مدح و مناقب و فضایل  
و معجزات و غزوات این بزرگوار را  
تا با با ما باز هم و الحمد لله

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
بسم الله الرحمن الرحيم



اصل خود  
 قضیه عرض کردند  
 و آن بزرگوار سه مرتبه اقتدار امضی نمود  
 بلفظ که بار در در شمار زبان مبارک جاری بود  
 پس از استرخاص انصاحب تق شناس از منزل کیوان  
 اساس است عزاوه والا که این بنده فرمودند که امروز در مجلس خاص آن  
 ترجمه سوره الاضاح تقریبی از نکات مانوی نگار عیسوی آثار تو کردم بخیر که بخت  
 میدار شد و مشتری و قریب مدراج و مناقب ائمه اطهار مبارک آمد و فرستاد  
 دادند و جوایز که این مدراج و مناقب و آثار طاهره و مناقب است  
 هنر نامحاسبی خواند اکنون این مدراج و مناقب و آثار طاهره و مناقب است  
 صلوات الله بر ائمه و بنده و هدیه حضور حضور و مناقب است  
 تا جز اینست با فوراً کثرت قبول برود دیده نگاه و آنچه در  
 داشت در این صحیفه لطیف  
 بر فیض یادگار کفایت

علی بن فرهاد  
 از یادگار

کتابخانه  
 جمع سلطان احمد  
 تبریز ۱۳۶۵ هجری



منور کفایت  
 از ورق نقره و فشان و در حلقه  
 تمام بنفشه سیو کوانی ششم و در کبکین ای اذره نص  
 بر چشم و داغ لاله میوتم و جلال می اوزتم و قرن ششم ششم در کبکین  
 شش درم و خجربسته را صیقل می دهم و رنگ از آب بندودم و دم بم و خط بخار از کف  
 شش تازده و فیضی با اندازه میرسیم و از زوق مانده فیض در پوست یک نیم درم و از خیال  
 بودم و از شوق دل از دست داده بگرد چو بار شسته جو بجا زرده بدین کشته از خیال  
 بر کس چندان کت براده می یابم که در خیال کج و از آهسته و آهسته چنان مقدار کم می یابم  
 اندیشه بسجد و از ساق کزان شاهد کشتن هزار معنی آفتاب بیکدم و از موکای با نون  
 صد مضمون و فین بدست می آوردم و در هر قطره موج کت یک کتاب سخن چنان می دیدم  
 صاحب صد جهان معنی سرگردان القصد بنیان سوسن آشتادم و در هر قطره یک مویز  
 و صدای آب می دیدم آتش یک بر گردان اطلاع کردم و دیدم که در  
 صورت زو بتم چشم جان  
 بن معنی  
 در

از کفایت  
 از کفایت

کفایت کفایت  
 فارغ شوق دوست دروی میدیم  
 و بر هر درو دیوار کوشش اندازم او از نواز هوای  
 با کوه شیندم و هر قطره که می دیدم منبع دریا و هر قطره که می دیدم مطلع  
 میضاه بر توی که از در می نمود چون نزدیک او برسدیم جریح شوره نور چون از خط لغت و لغات  
 سلفه و کفایت عضوی باز بر دهنم و خاطر از جزوی و صفا خبر با کفایت فایح ششم بر توی  
 زین بر خادم و زلف سعادت است قاید توفیق رادم و منزل انزل بار توفیق بر توی  
 بیچ در عقب اوار است شام تا از آفتاب شرم و طلب بن دایا تو هر دوست با کفایت  
 و وطن معهود خود دیدم و نذر خوش آوای شرم و طلب بن دایا تو هر دوست با کفایت  
 یکم و هر بیت از زبان جان شنیدم و در هر قطره ساق جو آنست که نیست من بعد از آنکه  
 نمودم و لبس یکم چو در بر کردم و قدم در حرم قدم نهادم و دیدم که در هر قطره  
 در هر طرف کت دم خاک دیدم سر با نور آفتاب تمام حضور  
 بیع سبب طرف بیع آمده و کت با  
 سلب

از کفایت  
 از کفایت



بنا...  
زانت عن قبة...  
ونضحت...  
اصول...  
وگفتی...  
الولفس...  
قدین...  
میست...  
فوشتر...  
شاهوار...  
تا...  
چراغ...  
بنا

کوردو

کوردو...  
که آنجا...  
اقاب...  
ماه...  
نظم...  
این الفاظ...  
سبب...  
بیکروز...  
اوق...  
مجا...  
عادت...  
مجلس...  
بنا

است آفاق...  
و حضرت...  
متاب...  
خویش...  
در فراس...  
بست...  
بنا



کجایند  
 که بنخل بر انداز  
 سوسن را به شجاعت و سپهر نفاذ  
 عجم خوشتند وقت کفازنده عقل و همت طرازی  
 افسر اورنگ زبته ده علوم بر بار باره تکلیف نیتیم آرای بخت  
 نخل چراغی جانت بچشم کن عدل انصاف نقش و نظارین بر کن  
 مستغرق در پای وصل آب و رنگ این طوف چمن نقش و نظارین بر کن  
 رفعتی بخیر کعبه از پیش تراغ کرج با چه چو سوا کارا در کینای صدف کون و صلح  
 و اعوان شیزارها اور این سپه و سفیدیا و ایام گلشده چای باغ تدبیر سر و سوزسته شینیا  
 انشراح واقف روز نور بخور و بطون عاریت اسرار کن فی کون غایتها چو کعبه ایضا توان  
 و زخا طه کار و فاش زهر عمن غایم قضا و ناله چون دریای خیط برف و آن کف عالم روان  
 دل کور بر شمس موج انجمن بیغمیا خاک در کاوش کرد هر کرد با کاهش قویای بزم  
 اهل فخر خدیو کعبه شش رخ باد آورد قضا و قانون معاش نشد خای هر روز  
 زنده با شش بار و زهر محبت از نامزاده کرد کوبی  
 خداداده آواره دست کوه

این نازک تر قضا  
 شیزارها خردی در بستر  
 اوراق دانشوری جسم اندخت می گویند تفسیر خواب  
 و ترجمه قطب لطف و قشربینت و قدرت و طهارت با هم بود نای او  
 رابطنه و زبانها را به شمای بی برایی او و وسط نیمه از دورین خاکی شش کاه دوریت نامید  
 عجم خورشید پر زلفند و قشربینت چون دمان درین باب است کوه در عقل آباش هر خط  
 بیک نظر از کرد راه رسیده و در نظر نیم نظر من غمت ز دیده نظم و در چون حسن بود بود  
 ذات این عجمی عذرات بود واجب آمد همت سر و جانش دو عویت ذات پیاوست شش  
 طیب مبارک سبکیت و لغت فیدین از سرشته و خلقت وجود و جوش و جوش و جوش  
 وقت عصمت و خلقت رحمت بر کین عقیده خلقت گذاشته در بیت سخاوت و نجابت  
 و عدالت با آفتاب زرفتن افراشته عقل در صورت که یارب که جانش توان  
 و کبر در اندیشه که آیا کید آنم جش این قوه است سر بر ان آفاق  
 و کتبش با بگناه و نطق بیگناه جسام جود آن نور  
 کوه طهارت و خلقت و سلطنت  
 است

سوره

و تکرار

در تو خانی سزا  
 برستان عشق بنیانشان  
 و قف از خند و موایان  
 و مقام انام و ملک عظام  
 و آقا بر کارم طوق  
 بکوشش عشق که زنده عطرده عالم از وجود مسودش چون بقطره جو از غرق زرزور بود چون  
 جو از زمین بغیر دور و درختان باطنان سبزه به زبان  
 لک لک  
 طوبی طوبی زهو کجا که زود  
 کینے شود آریسته چون چور و صده صفا  
 در جهان آثار و عدا مات ظهور این خورشید سپهر امامت صلوات الله و سلامه  
 بر او بیت درست و نقل صبح در کتب ثبت هست که زمان ظهور آن برج نور  
 زمانست که ظلم ظالم تمام روی زمین فرا گیرد و در عدل و داد را بر بندد و پسر  
 آن و سخن مبضمون بداعت مشحون جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل  
 كان زهوقا ظهور سرباگی از افاضل ذات و خصایص صفات آن جناب

الحمد لله

اننگه رقاب  
 کرد کشان را در رقیب عهد و پیمان  
 و طوق عبودیت و فرما آورد و سالیان تمام و کارام  
 بر خاص عام فکند و جناح عدل و جان پر پر و جوان یکشته  
 نیم لطفش با خاک اگر سخن گوید بیجا تاز که پدید آید و عظم میم و در کشف غما  
 علم از منتظران و قضا و حاج محتاجا چندین سبب لغت تا و ب طیب سبب از تفرغ غیب  
 ایام خلافت اخراشید پیر امامت بدالیت عدالتش مقفطین از تفرغ غیب  
 و کبریا دست تصرف از دامن گاه کوتاه دارد اگر گشت شمشیر موی که کرده و گاه از زلف  
 کبوتر و گلک کشید **نظم** در آن دایره که فکند عدل و سبب بقدر زده بود آفتاب  
 و در روزگار خلافت اخراست عید صدایق از ظلمات ظلم در چشمش آب حیات عدل  
 رسد و گاه امم در باطن امن و سلامت و صدایق فایع نوشدل و آسوده شوند  
 زد و نور عدل شریف از دیاد و **نظم** اقبال حضرت عیسی  
 نبیام: اقبال حضرت عیسی  
 در وقت سر  
 حضرت

باقر حضرت  
 حضرت زین از سینه هارین  
 آبر او رفت **نغم** دو گفت ده بارک بر خاک  
 استانش **نغم** حضرت گرفته حضرت از تیغ آبرایش **نغم** کوز  
 بین شگفته از نوح کلهش است **نغم** نم شکست از کلهش **نغم** در خدیجه عالم عدل  
 شیخ فرخ م از رخ است **نغم** کلهی عدل بر باز خانه زارش **نغم** در خدیجه عالم عدل  
 و معاویان **نغم** چهل و بیست و نه **نغم** کلهی عدل بر باز خانه زارش **نغم** در خدیجه عالم عدل  
 کرد و در تشید ارکان دین و تأمین شیخ **نغم** کلهی عدل بر باز خانه زارش **نغم** در خدیجه عالم عدل  
 بزرگ شایب **نغم** کلهی عدل بر باز خانه زارش **نغم** در خدیجه عالم عدل  
 دیگر از آنرا **نغم** کلهی عدل بر باز خانه زارش **نغم** در خدیجه عالم عدل  
 و غلام زرد آن سرور **نغم** کلهی عدل بر باز خانه زارش **نغم** در خدیجه عالم عدل  
 اینین **نغم** کلهی عدل بر باز خانه زارش **نغم** در خدیجه عالم عدل  
 و نبی خدیجه **نغم** کلهی عدل بر باز خانه زارش **نغم** در خدیجه عالم عدل  
 که اعدای **نغم** کلهی عدل بر باز خانه زارش **نغم** در خدیجه عالم عدل  
 از

بیک

از خیار و ابر  
 و اشرا را آن شیخ مخزون  
 خداوند قهار را شناسد بین حیثیت و  
 ویتا و عتره ابادات **نغم** کلهی عدل بر باز خانه زارش **نغم** در خدیجه عالم عدل  
 خدا اعدای از گروه جن و انس طایفه خدمت انچه پر امامت در نعت  
 نیشند چون شب **نغم** کلهی عدل بر باز خانه زارش **نغم** در خدیجه عالم عدل  
 بارگاه انس میکشیل باغ و گلین **نغم** کلهی عدل بر باز خانه زارش **نغم** در خدیجه عالم عدل  
 که با مومن و کوه کید و فضای کیت از کثرت این **نغم** کلهی عدل بر باز خانه زارش **نغم** در خدیجه عالم عدل  
 شوند و روی **نغم** کلهی عدل بر باز خانه زارش **نغم** در خدیجه عالم عدل  
 و اهتمام **نغم** کلهی عدل بر باز خانه زارش **نغم** در خدیجه عالم عدل  
 بزبان تیغ **نغم** کلهی عدل بر باز خانه زارش **نغم** در خدیجه عالم عدل  
 مبارکش کشد **نغم** کلهی عدل بر باز خانه زارش **نغم** در خدیجه عالم عدل  
 که و عده مار را است **نغم** کلهی عدل بر باز خانه زارش **نغم** در خدیجه عالم عدل  
 کلمین **نغم** کلهی عدل بر باز خانه زارش **نغم** در خدیجه عالم عدل  
 سلیم **نغم** کلهی عدل بر باز خانه زارش **نغم** در خدیجه عالم عدل  
 الاسود

۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

و مقام ابراهیم  
 بایستد و با او زینند و ندای  
 از جنم و با او زینند و ندای  
 من و ای کس یک خلاق عالمی شما را برای یاری ما ندیده  
 کرده است قبل از ظاهر شدن من بروی زمین بغیر آن رب العالمین  
 نزد من آید از قدرت حق جل و علا او از آن سلطان اقتیابان گروه او یکبار  
 که با شندار و همان طرف از آن طرف بیاید بر سر ما می فرزند و عیوی از نو از  
 زمین بسوی آسمان بلند شود و عرصه عالم و صفی خانه مؤمنان آدم از شعاع آن روشن  
 گردد و روان ایشان فرح یابد و غافل و جاہل که قائم ال محمد صلوات الله  
 که ظاهر شده است چون از پستان صبح شرف قدرت رب تعالی بچو شد و از  
 افق شگوفه نور رحمت بیدار صید بسنده شد حضرت جناب کرمیت بزین  
 آن و اقد حاضر شده باشند و لغات خاطر ابراف  
 خود را طیب عقلت بگویند  
 سازد

تفصیح

پس از آن

و پس از آن پشت  
 بپشت اندوخت و چون بودید و چنان  
 کشاید و اجوت محبوب الفاظ فریب که خاطر تحقیق  
 و خاتمہ تمیق آن مطاعت نمود فرماید هر که باین دست که در  
 اشعرا قیام و منقطع با صوره بصیرت است چنانست که با خدا بیعت  
 کرد اول کسی که با تمام و استسلام آن دست مبارک او ارم نماید پس از آن  
 فرس بر نیل این فواعد بود و بعد از آن سب برنگی که و از آن پس خست و فرست  
 سجد و سبزه تن نقبا که اصل که فریاد بر آورد که این می فرستند و از  
 مشرف شوند در این انما مردان اصل که روی بال نوال حضرت دو کمال او بیند  
 ماه تابنده کیت که این گروه انبوه که روی بال نوال حضرت دو کمال او بیند  
 و بصورت جوار قبل و ذمت ظلال نجیب را او نیاند و در دم  
 وقت احرا این فرشتگان را دار و از دار ارتقای شقایق او  
 بچویند و وقت که ظاهر و باطن را هم  
 از دار و خانه اکرام او  
 بطلند

تفصیح  
 پس از آن  
 دست مبارک او ارم نماید پس از آن  
 سب برنگی که و از آن پس خست و فرست  
 فرس بر نیل این فواعد بود و بعد از آن سب برنگی که و از آن پس خست و فرست  
 سجد و سبزه تن نقبا که اصل که فریاد بر آورد که این می فرستند و از  
 مشرف شوند در این انما مردان اصل که روی بال نوال حضرت دو کمال او بیند  
 ماه تابنده کیت که این گروه انبوه که روی بال نوال حضرت دو کمال او بیند  
 و بصورت جوار قبل و ذمت ظلال نجیب را او نیاند و در دم  
 وقت احرا این فرشتگان را دار و از دار ارتقای شقایق او  
 بچویند و وقت که ظاهر و باطن را هم  
 از دار و خانه اکرام او  
 بطلند

کونید کونید  
که صاحب زبانی بر زبانت  
کونید اصحاب او را کساید در جواب کونید  
چون سپهر زین قباب برتف سیم کون کردن رست استید و چون  
عسل کیمیز کنی و در بر این قند بر بصری و قلعه زنگاری ایجاد از زبانت و در هر جا او را  
غیب این خطاب مستطاب بطوری بلند شود که باز نیاید بر او کس که بگوید  
از طین نه با برت هسوا و هم او اسب کبریا آن زب کبوشش  
کلاه و صفح غم این او از دلوا شود که این است آن کس که در محض  
سالم او را در کف کفایت قدرت رب العزت بزدان پرورش یافته سید و  
رب جل و علا او دیده و در جود را شاید و عصمت بزدان پرورش یافته سید و  
خود را در دایره فرمان برداریش گذارید و بر بقا اعطش کردن خج و دست  
خود را بر میان آستین بر بندید و با خالص روی برگاه  
جهان پناه او آورید تا در محله  
امن و سلامت

در جواب کونید

در جواب

باشید سخت کرد و هیچکدام خطاب  
مستطاب و الا جناب البتیک اجابت کونید  
اعان زمین و آسمان و کوه و چشما و آن سید و سینه از دست داده  
خدا عالمی باشند که بی اختیار عیان تا لکت و تسالکت و زمان بدار  
که قبول کردیم و بسیم ضامن نمودیم و قند خود را بر بقه طاعت و زمان بدار  
کار زانمایان کردیش روزگار و شکل بیان قیض و جبار زمین خدایکند  
از قوم حضرت موسی بنی و علیهم السلام و هفت نفر اصحاب کفایت یوسف بن یون و  
فارس و ابودجانة انصار و اباد غفار و مالک شتر چین و کوه و کوه و کوه  
رکاب فلک و کس انظر چه امامت باشند و سید و سینه شتر است  
برای انحضرت آورند که بر هر سخن نام و نسب انشخص شده باشد سخت  
بسیع ان سیوف ابان زوف سید و سینه زوف کنت  
شود و علامه و علامه و علامه  
چون استاد

در جواب کونید

در درون قیام  
 باشد کرد در آنجا خفت  
 زنده و دستها را بجا خفت  
 را بر تارهای تن ز زخمی که  
 رسید و رسیدن آن که کشیدند  
 است کنند **نظم** تو گویی شکر آن کشیدند  
 این بزره جناب بگردست کشیدند  
 ساقها زد و لطف بر آن  
 زهره کردون و کز زبانی سبب بود فلک را لون حضرت  
 پیراهن بی و چون بپوشید بر تن بیست و یک شب بیست و یک  
 سوار شود در آن حال فرمان خداوند و بحال رسد **نظم** که این که  
 شنن : مویسی دریا شگاف و اجمیر بر دم که کند از فرود  
 و عظمت آنجا و لوای آن خورشید  
 آن افتاب آنجا خفت  
 و لوله بر آنجا خفت

در علم حضرت طراز شیری آفریننده هزار  
 بحر است آن سینه بر آسمان و قاف را  
 بیست کردی

جلال

اعلای درین در قند و کار  
 مخا ذیل حکم هبانه فتور کید و حضرت شکر  
 انتقام از نیام کشد بیا کینه خصمانه  
 هست حکام کین شکر است سمند : اجمیر جویش بر آن  
 در منازل اظهار فرود دست در غرور و تقی حضرت زید و هر که انبیا  
 نوابب بموم هموم که در در بیاق اتفاق او را او اوجید و جمع  
 و نص از نور جمال آن و ذوا بحال روشن کرد دنیا چه برای بعین  
 خلق آفاق آن حق یقین و عین یقین و علم یقین را ایند و چنان بیست  
 که حضرت در بلاد ایشانست و از جمله صفات و علامات آن بود  
 و چو با بر کانی که در هر منازل که نزول بود کوب همان جلا  
 مضرب خیام خفرت است مش قد خوره مینه  
 نمونه حضرت مویسی و نبیا و علی  
 السلام را اولی

جلال

گنند و از آن صفحه دوازده  
 چشمه با انواع و اقسام طعمه و آشپزی  
 و عذوقه جاری شود که بسمیع اصل اردوی کیون  
 و لغام ایشان از آن لغام عام و عطای  
 بشوند و دیگر از حدت تازه آن  
 شکوه و دو اب و لغام و کسب و کسب  
 مال کلام میزند و آنست که حسب الامر آن فرمانده قضا و قور و  
 باک اجناس یکی آنکه بسبب ملک حسب الامر آن فرمانده قضا و قور و  
 باجدها از بخت نیون در دمنند و گویند که ای خداوند  
 من الاجار است از بخت صغری و ظهور نوحه القدرت نظم که خوا  
 فلان انیک مشرف صغری و ظهور نوحه القدرت نظم که خوا  
 که مشرف بر بهمان بکلوزند دست در قرآک صاحب دو چون او  
 زند عجلو عجلو ابالغذو و الاصل از کسوا بعثت و الا  
 و از دوه را با خست با جواب قالو ابای و یبنا  
 من بعثت من مشرف  
 ندا

این حدیث از کتاب  
 جامع الترمذی است  
 در باب جهنم

ما بعد

ما بعد الرحمن  
 و صدق المسلمون بزعم  
 جاری و ساری شود که اگر کسی در روزی  
 نماید در تحصیل بخل و تقوی و تقوی این فرمان مغرب  
 حاضر شوند و هر که از او مر حل جان باری  
 هر چه فرستد بخود راه نهد و انور چون مستحق نشیرت زلال و دوزخه در بر  
 هلال و چهار نذات وصال بیاید سر عک حاضر شوند و هر که از او مر حل جان باری  
 آن غاری دین الهی در خاطر ظاهر باشد با باجا فتور بجا بون  
 راه هدایت نیاند و طریق ضلالت پمانند و گویند ما را در یک  
 کند تا بد و عود بد نیاید و باره نباید و معنی یا ایل البخی و اطمینان  
 بالذکر و الحوان را در حق تو قرار دهند و خوانند غلبه از انان ابوان  
 روایت و هزارستان سرایان شجون حکایت دو خیمه که شرا  
 الما فین و زاد ذاء ابعاضک انما فین  
 ابرار

ما بعد الرحمن

این حدیث از کتاب  
 جامع الترمذی است  
 در باب جهنم

بمع شونذگان و اینها کان  
رنگ که احکام قضا نظام ان هر چه  
حشام بدو طریق و نظام است یکی از فرمان قضا  
جریان انفراف نامای زمین و من موافق حاکم و بدو  
حضرت داود و سبجان نسبتیا و علیها است و بدو  
ای یقین خود کم فرماید و گواه در دیوان است  
کجا بدو سبب که شصت و شش و امر و تقبل او فرماید  
عش نیاه او را در پیش روی خود طلبید و امر و تقبل  
تسلی که در ضمیر اتفاق او اتفاق افتد و یکی دیگر از فرما قرار  
که حاکم در هر بلد فرماید یعنی بیع وضع و طاعت برای او امر و تقبل  
نکار و با شخص فرماید که دست نور بعزل احکام قضا نظام است  
توست هر روزت سبب است که در نظام است  
خود کین هر چه بر آن نقش نهی  
در هر جا که رایات

ایاتش  
شکفته گشتا شود و پایا  
مبارک را برابر اوق بقی رقرار  
گذارد سنج بر بالای سر ان سحاب کشت را  
مردمی واقف بود بخشش چو سحاب پیا فکند و مذاکنه  
که این است اخذ نیکه که اگر که امامت و حدیقه خلافت نبور حسین عین  
غیر تا برین او را ای که در دو ط عدل و انصاف ایبط کرد و در این است  
ان و بی بی و عدوان و ختمه یا کفر و طغیان را بر و بار و بی با  
سهم چو قطع وقوع کند **شمال** رفت کردون جنب رفت او  
شمال پستی ماهی نود و یا به ماه **کلاه** کوشه قرص **عقرب** حضرت  
قبا بود و ز اقباب کلاه **و حکام** رفت وجود باغ و گلن  
چو در یا خورش زین در زیر پای آن وجود باغ و گلن  
کوه و نیش حکم زب العالمین چو شود که در  
سوار او را اندک سیاحت و زما  
علی



اشتهای ظهور  
از آن نوره طور صافی  
این است که دستهای جاافتاده  
که کفیداران خانه نبودند  
بصورتی که در آنجا قطع فرمایند  
بنا بر خود رخ بودند و از نوره  
خود عطف دهد و نشینان  
پای بنفشه در تابین عادت  
کام قورش از روزگار آورد چون  
جانب مدینه را دهانند شرف  
کام قورش از روزگار آورد چون  
عایشه ملعونه را زنده کند  
صفت فاطمه بجا آید از آن  
غضب و کینه که ملعونه  
شد که بد

ملعون

ملعون او این عمل را  
منمود و دیگر از چوینها میگردد  
و این نسبت باین لطیفه شریف  
و اما حقیم ماریه مادر ابراهیم  
عایشه ملعونه خدمت آنها زلفت  
عرض کرد که ابراهیم فرزند  
است و آنجناب از برای رفع این  
مصلحت همدان و شمشیر زدن  
بجای کلام عایشه ملعونه را  
از برای کشتن خود میخواهد  
دید که موضع عورت او مانند  
مردی است که عورت او مانند  
مردی است که عورت او مانند  
مردی است که عورت او مانند

بود جزای این عمل را  
بخداوندت کرد و حضرت پس از  
اجام این کار و رو نمود آن ملعون را بجانب لبو آید  
قبر بزرگوار خود آید و بگوید یا که ای سابق این قبر بزرگوارم  
مخاربت است عسکری ای قالی لوی را در عهد پسر افکار با که این دو  
شماره منور شد کیش غرض کنند که دو صاحب دوستی  
فر که در جوانی هر دو در کربلا کشته شدند و در پیوسته  
بنام غیر لبیستغفار با یکدیگر در شرف شرافت حاصل کردند و در پیوسته  
بزرگوارم بودند که باین شدت شرافت حاصل کردند و در پیوسته  
مقدارم مدفون شدند عرض کنند که ای محکم ال محمد این بزرگوار  
آن بختی بین مخلوقات بودند و بدین واسطه در جوانی بزرگوار  
مدفون شدند حضرت شرافت نماید ای که هست که بشا زار شرافت  
عرض کنند که ما این بزرگوار بودیم و آن دو با یکدیگر  
بیرون او زند چون شرح  
بشکافین بود  
آن

دو دو

دو بدتر از اینها  
با دو صفت و رکعت و غیر ظاهر  
کرد و مردمان ضعیف ایمان عبد از شاکه  
ایحالت گویند که بجهت چرمتی است که آثار عذاب ظاهر شد  
و همه متفرق شوند بیک نیک بر صراط مستقیم ندیم چون دیوار را بشکافند  
دو جبار را از ترازه بیرون آورند بر جنب بر دار کشند و حال زبر  
آن دو بد کردار را بر درخت دراز شود و غمگند و دلوله در میان مردم  
امتی آن درخت سبز و برکت دار شود و غمگند و دلوله در میان مردم  
بند شود چون خیر میاید منت ریایم که یک در دل تقدیر  
محبت از ایشان داشته باشد حاضر شود و بشرف و برکت آن دو  
لعین یقین حاصل کند پس سادای از جانب انحضرت  
نماید که هر که دوست این دو صاحب  
جنب پیغمبر لبیستغفار باشد  
طرف بایستد  
و از

میان مردمان خارج شود نگاه  
 دوستان و مجانان آن دورویم  
 از میان مردم کنار روند و بیک طرف بپسند  
 پس از آن ان خلیفه تاقی پیرایا جوید و از انبیا بیدی  
 ابا بکر و عمر از این دو خلیفه تاقی پیرایا جوید و از انبیا بیدی  
 کفار شود ان قوم شوم جو ابغرض کنند که ای محکم ال مشایخ  
 ما قرب و منزلت ایشان از اندر حق جبل و علامه ایم کر امات  
 بیستم ترک دوستی ایشان دیدیم چگونه پیرایا جویم بلکه ما تو  
 خوارق عادات از ایشان دیدیم چگونه پیرایا جویم که این در این  
 و سر و آن تو و دشمنان ابا بکر و عمر دیدیم چگونه پیرایا جویم که این در این  
 خداوندگار بعد از اجتماع اینگونه خرافات  
 ایشان باور  
 را ام

ایمان آوردن

که پیش از آن وزد  
 و عیسی را بکارت سازد  
 فوراً بر سر پای ظاهر شود و چنانکه پیش از  
 هلاک کرد اند بعد از روان شدن اکو به شهر ارجانب  
 در البوار ان هر چه قدر احکم فر با که آن دو ملعون را  
 از دراپین اورند و ایشان را بقدرت خدا او ذوق زنده و کنه  
 مخلوق اولین و حسین را برگردن آن دو لعین نایب فر با که آن دو ملعون را  
 دوباره بدا کرد و با آن سوز پس از فرخت از کار آن نور کفان نزل  
 عنان غرم و لواحق مزم را بجانب کوفه منعطف سازد و در مکان  
 اجل فر ماید سخت حکام قضا جا که از کثرت جمیعت وارد مکان  
 در مکان شرف صدر ماید این است که از کثرت جمیعت وارد مکان  
 فضای نهر کوفه چنان تن پذیرد که احدی اقت بر خواب نماند  
سبع در مخصوص خدمت ان فصل خطاب  
 در این باب شکایت کنند  
انجانب فر ماید

سازد



که شکر کوفه را بیج  
 کند حسب الامر بنای آن  
 مشغول شوند که وسعت آن شهر بیجا به شرح  
 کرد و مسجدی در آنجا بنا فرماید که هزار دروازه داشته باشد  
 و از پشت روضه طاهره آن بنا و آستانه آنجا را چوب بست کنند و در آن  
 نری جاری فرماید و در روی آن یک باب از چوب بست حضرت ابراهیم  
 حکم فرماید فراب کنند و سقف مساجد را چوب بست کنند و در آنجا  
 کعبه موسی و خانه کعبه را خراب فرماید و بر اساس حضرت ابراهیم  
 بنا فرماید و مقام حضرت ابراهیم بنیاد و علیه السلام را بجای خود برآورد  
 حضرت پیغمبر را بر راه ناداد کشته را که عمر طعون تغییر و تبدیل داد  
 بوجه خزیل و بنو بنای آن پیغمبر حسین را در فر فرماید و جمیع  
 حضرت بنوی را بر پا دارد و در بعضی های طایفه را باطل  
 و آگاه شد مردان و کشته شدند آن امر بیومنان بود و روح اعیان  
 فاه جمع کرد آن فرماید که آن قرآن را بجمع  
 جمع کردند

جانسخت شرف

عظما

بگم آن  
 یکانه آفاق از طریق اتفاق  
 برآه وفاق آید و همه عالم بشمشیر  
 فرمای بجای آدم پر از عدل و داد شود بطوریکه همه از  
 پروای کوشه کبری و نه نور و غا و غل را از مزاج اهل با برائی خود  
 و نه سلطان را چون حوت قدرت کج روی و نه بزغال ضعیف را بسبب  
 قوی باشد



جعفر سلطان المراد

تبریز ۱۳۶۵ هجری

